

کامل‌التعبیر حبیش تفلیسی و واژه‌های نادر آن

دکتر مختار کمیلی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان

چکیده

یکی از نویسندگان سده ششم ه.ق، حبیش بن ابراهیم تفلیسی است که آثار متعددی از وی به زبانهای تازی و فارسی به جا مانده است. آثار حبیش، که از جمله مشهورترین آنها کامل‌التعبیر است از حیث اشمال بر واژه‌های فارسی، حائز کمال اهمیت است. در این نوشتار ابتدا به معرفی مختصر کامل‌التعبیر و بررسی سبک آن بر اساس نسخه خطی قابل اعتماد کتابخانه چلبی عبدالله (مکتوب سال ۷۷۲) پرداخته می‌شود. بر اساس گفته حبیش در این کتاب برای نخستین بار، یکی از آثار ناشناخته وی به نام «ثمارالمسائل» معرفی می‌گردد. پس از آن، پاره‌ای از واژه‌ها یا ترکیبات نادر کامل‌التعبیر مانند «افسرد»، «مشتن» و «ظاهره خواندن»، که در لغت‌نامه‌های فارسی مضبوط نیست و یا برای آنها شاهد و مثالی نقل نشده است، بررسی می‌شود.

کلید واژه‌ها: کامل‌التعبیر، ثمارالمسائل، واژه‌های مهجور، لغت‌نامه فارسی.

۱۱۵



فصلنامه پژوهش‌های ادبی سال ۶، شماره ۲۵، پاییز ۱۳۸۸

مقدمه

یکی از دانشمندان سده ششم هـ ق ابوالفضل حبیش بن ابراهیم تفلیسی است که در زمینه‌های مختلف از لغت گرفته تا طب و نجوم، آثاری به زبانهای تازی و فارسی نگاشته است.

بنا به نقل ایرج افشار کامل‌التعبیر از جمله آثار بیست و هشتگانه حبیش است. این کتاب به زبان فارسی نوشته شده است اما سال تألیف آن دقیقاً مشخص نیست. گویا حبیش این اثر را پس از سال ۵۵۰ و پیش از سال ۵۸۸ هـ ق تألیف کرده است؛ زیرا وی در کامل‌التعبیر چنانکه خواهیم دید از کتاب «کفایه‌الطب» خود، که در سال ۵۵۰ تألیف کرده بوده است، یاد می‌کند (تفلیسی، ۱۳۶۰: ص ۹). بنابراین سال تألیف این کتاب پس از این تاریخ بوده است. تألیف کامل‌التعبیر پس از سال ۵۸۸ هم نیست؛ چه حبیش این اثر را برای قلج ارسلان که در این سال درگذشته، نوشته است.

کامل‌التعبیر نخستین اثر حبیش نیست و وی پیش از تألیف این اثر، کتابهای دیگری هم نوشته بوده که یکی از آنها صحه‌الابدان است که تاریخ تألیف آن نیز نامشخص، و ظاهراً حبیش آن را بلافاصله قبل از کامل‌التعبیر تصنیف کرده بوده است.

وی در این کتاب می‌نویسد: چنین گوید شیخ ابوالفضل (متن: ابوفضل) حبیش (متن: حبش) بن محمد... چون از تصنیف کتاب صحه‌الابدان بپرداختم نگاه کردم در کتابهایی که در علم تعبیر خواب به پارسی ساخته بودند... (ورق ۳).

اثر دیگری که محققاً پیش از کامل‌التعبیر تألیف شده «ثمارالمسائل» است. ایرج افشار در مقدمه‌ای که بر «بیان‌الصناعات» حبیش نوشته و در آن آثار عربی و فارسی حبیش را برشمرد و مهدی محقق در مقدمه «وجوه قرآن» و غلامرضا طاهر در مقدمه «قانون ادب» که فهرست آثار حبیش را از آن مقدمه نقل کرده‌اند از «ثمارالمسائل» حبیش نامی به میان نیاورده‌اند. نبرده است تردیدی نیست که این اثر، که همانند بیشتر آثار حبیش، بیان‌الصناعات، وجوه قرآن، بیان‌النجوم، صحه‌الابدان و... عنوانی مرکب از دو جزء دارد و جزء دوم آن «مسائل» مانند عناوین بعضی دیگر از آثار حبیش، جمع مکسر است از حبیش تفلیسی است؛ زیرا وی در فصل سوم کامل‌التعبیر «در یاد کردن نفس و روح» از «ثمارالمسائل» خود و موضوع آن آشکارا به روشنی نام برده است. وی

می‌نویسد: «وصفت نفس و روح را از اقوال حکما و فلاسفه در کتاب ما، نامش ثمارالمسائل نهادیم، مشروحتر از این بیان کرده شد تا این‌قدر معلوم باشد (برگ ۴). نام این اثر در کامل‌التعبیر به تصحیح محمدحسین رکن‌زاده آدمیت (رکن‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۱) و کامل‌التعبیر به تصحیح و برگردان عبدالله موسوی (موسی، ۱۳۶۹: ۳۵) سهواً «ثمارالمسائل» ضبط شده اما در نسخه‌های مورد نظر نگارنده، نسخه کتابخانه چلبی عبدالله، نسخه خطی موزه ایران باستان و نسخه اهدایی اصغر مهدوی به دانشگاه تهران (مکتوب ۸۰۰) که از نسخ اقدم و اصحّ کامل‌التعبیر به شمار می‌آیند، نام این اثر به روشنی به صورت «ثمارالمسائل» کتابت شده است.

کتاب دیگری که پیش از تألیف کامل‌التعبیر از خامه حبیش تراویده «کفایه‌الطب» است که چنانکه گفته شد به سال ۵۵۰ تألیف شده است. حبیش در پایان فصل اول کامل‌التعبیر از این کتاب چنین یاد می‌کند:

شرح خواب طبیعی و غیرطبیعی و صفت قوت تخیل و قوت ذکر و... به حجّت و برهان از اقوال حکماء قدیم در کتاب ما که نامش «کفایه‌الطب» نهادیم، جمله را به کمال در آنجا بیان کردیم؛ چنانکه خواننده و آموزنده را نیک فهم شود (ورق ۳ نسخه خطی موزه ملی ایران).

موضوع کتاب کامل‌التعبیر، چنانکه از عنوان کتاب برمی‌آید، خوابگزاری است. وی در این اثر به جمع تعابیر خوابگزاران پیشین پرداخته و آنها را به ترتیب حروف الفبا تدوین کرده است. به گفته حبیش پیش از وی، کتابی کامل به زبان فارسی در این زمینه نوشته نشده بوده است. عین عبارات وی چنین است:

اما بعد چنین گوید شیخ حکیم ابوالفضل (متن: ابوفضل)، حبیش (متن: حبش) بن محمد بن ابراهیم تفلیسی... که چون از تصنیف کتاب صحه‌الابدان پرداختم، نگاه کردم در کتابهایی که در علم تعبیر خواب به پارسی ساخته بودند، کتابی ندیدم جامع و کامل که به پارسی واضح اندرین علم کسی ساخته بود چنانکه هر خوابی را از اقوال استادان این صناعت به حجّت و برهان اندرو بیان کرده بود و طریق استخراج هر خوابی به ترتیب حروف و مرتب و مشروح بازنموده بود. پس چون بدین سان که یاد کرده شد کتابی ندیدم، کامل و مفید درین علم جهد کردم و رنج بر خویشان نهادم تا بدین سان کتابی ساختم از بهر خدمت سلطان معظم... ابوالفتح قلیج ارسلان بن مسعود... (ورق ۱).

کامل‌التعبیر تا امروز بارها چاپ شده است؛ اما متأسفانه هیچ‌کدام از این چاپهای بسیار، پیراسته از لغزش نیست و به گفته ایرج افشار: «این چاپها همه بسیار مغلوط و اغلب ملخص است» (افشار، ۱۳۴۲: ص ۴).

نشان دادن و فهرست کردن اغلاط راه یافته به چاپهای بسیار کامل‌التعبیر، جز اتلاف وقت و ضایع کردن کاغذ نیست و تنها برای نمونه به بیان یک مورد اکتفا می‌شود.

در نسخه خطی کتابخانه چلبی عبدالله در باره اضغاث احلام چنین آمده است:

دوم قسمت را اضغاث احلام (متن: اضغاث و احلام) خوانند؛ یعنی خوابهای مختلف از هر نوعی و درزهای (= درزه‌های) گیاه را به تازی اضغاث گویند زیرا که هر نوع گیاه اندریشان بود تر و خشک و سبز و زرد و سرخ و آنچه بدین ماند (برگ ۳).

به کار رفتن واژه کهن «درزه» به معنی «توده و پشته علف و خار و خاشاک» (برهان) در این عبارات و ترجمه اضغاث به درزه‌های گیاه از فوائد زبانی کامل‌التعبیر است اما این واژه در کامل‌التعبیر مصحح رکن‌زاده آدمیت (ص ۸) به صورت غلط و بی‌معنی «در زهار» درآمده و از کامل‌التعبیر تصحیح و برگردان عبدالله موسوی (ص ۳۲) اصلاً حذف و به واژه «دسته» برگردانده شده است.

بدین ترتیب خواننده در تصحیح رکن‌زاده آدمیت معنی عبارت را در نمی‌یابد و در تصحیح و برگردان موسوی از فایده زبانی کتاب بی‌بهره می‌ماند.

نسخ خطی متعددی از کامل‌التعبیر حبیش برای ما به یادگار مانده که یکی از مضبوط‌ترین و دیرینه‌سالترین آنها نسخه کتابخانه چلبی عبدالله ترکیه است. مجتبی مینوی از این نسخه کهنسال، که در سال ۷۷۲ هـ ق در شهر کوتاهیه کتابت شده، میکروفیلمی برای دانشگاه تهران تهیه کرده است.

نگارنده در نوشتن این جستار به دو دلیل بدین نسخه اعتماد کرده است: اول اینکه نسخه پژوه معاصر، ایرج افشار، این نسخه را محل اعتماد و اعتبار دانسته و پاره‌ای از لغات نادر کامل‌التعبیر را از آن استخراج کرده و در مقاله «اندر فواید لغوی کامل‌التعبیر» آورده است؛ مقاله‌ای که بعدها از مراجع علی اشرف صادقی در نوشتن مقاله «لغات فارسی کفایه‌الطب» (اشرف صادقی، ۱۳۸۰: ص ۱۳-۲۹) بوده است. ایرج افشار در باره این نسخه می‌نویسد:

کتاب کامل‌التعبیر چند بار طبع شده است (در حاشیه آمده که این چاپها همه بسیار مغلوط و اغلب ملخص است) و از آن نسخه‌هایی چند خطی نیز در دست است که از

قدیمترین آنها نسخه‌ای است که استاد مجتبی مینوی از ترکیه عکسبرداری کرده‌اند و مورد استفاده من در تنظیم این مقاله بوده است. نسخه‌ای دیگر که متعلق به کتابخانه دوست بزرگوار آقای دکتر اصغر مهدوی... است نیز نسخه‌ای خوب و برای مقابله قابل استفاده است (افشار، ۱۳۴۲:۴).

دلیل دیگر اینکه سبک و سیاق عبارات این نسخه با سبک و سیاق آثار مصحح حبیش، یکسان و یا بسیار نزدیک است. برای اثبات مدعا به نقل عباراتی از این نسخه و وجوه قرآن و قانون ادب، بسنده می‌شود:

و از ایزد تعالی توفیق و یاری خواهیم به تمام کردن این کتاب بر درستی و راستی تأویل کلامها که اندرو یاد کردیم و ثواب دو جهانی چشم داریم به دعایی که خواننده و آموزنده و... و این یادگار از ما بماند (کامل‌التعبیر، برگ ۳).

و از حق تعالی توفیق و یاری خواهیم به تمام کردن این کتاب بر درستی و راستی معانی الفاظی که اندرو یاد کردم و مزد و ثواب دو جهانی چشم دارم به دعایی که خواننده و آموزنده این کتاب به من رساند و این یادگار از من بماند (تفلیسی، ۱۳۶۰:۲).

و از حق تعالی توفیق و یاری خواهیم به تمام کردن این کتاب بر درستی و راستی معنی کلامهایی که اندرو یاد کردم و ثواب دو جهانی چشم دارم به دعایی که خواننده و آموزنده به من رساند، چون فایده‌ای از این کتاب حاصل کند و این یادگار از من بماند (تفلیسی، ۱۳۵۰:۵۳).

مقایسه این عبارات و بویژه عبارات نسخه کامل‌التعبیر با عبارات زیر از کامل‌التعبیر به تصحیح رکن‌زاده آدمیت بخوبی نشان می‌دهد که آثار چاپی کامل‌التعبیر چه اندازه از سبک آثار حبیش به دور افتاده‌اند.

«و از ایزد تعالی توفیق یاری خواهیم به تمام کردن این کتاب و ثواب روحانی چشم دارم از رب‌الاریاب و الله اعلم بالصواب» (تفلیسی، ۱۳۸۴:۳).

نگارنده بر اساس نسخه یاد شده، نخست به بررسی سبک کامل‌التعبیر می‌پردازد و سپس پاره‌ای از واژه‌های نادر کتاب را، که غالباً در لغت‌نامه‌ها مضبوط نیست، توضیح می‌دهد. توجه بدین واژه‌ها و ضبط آنها دو فایده دارد:

در صورتی‌که این واژه‌ها در لغت‌نامه‌ها مضبوط نباشد، استخراج و ضبط آنها به غنای گنجینه واژه‌های زبان فارسی می‌افزاید و در صورتی‌که در لغت‌نامه‌ای ضبط شده، و شاهد و مثالی برای آنها از متون فارسی نقل نشده باشد، نقل عباراتی که این الفاظ در

آنها آمده در اثبات یا تصحیح معانی که لغت‌نویسان برای واژه‌ها ضبط کرده‌اند، مفید خواهد بود.

۲. پیشینه تحقیق

بررسی واژه‌های فارسی پاره‌ای از آثار حبیش تفلیسی موضوع چندین مقاله بوده است. مهدی محقق در مقاله «واژه‌های کهن در کتاب تقویم‌الادویه» و علی اشرف صادقی در مقاله «لغات فارسی کفایه‌الطب به همراه بررسی لغات تقویم‌الادویه او» که به ترتیب در مجله نامه فرهنگستان (شماره‌های پیاپی ۱۵ و ۱۹) چاپ شده است، واژه‌های فارسی دو اثر از آثار فارسی حبیش یعنی «تقویم‌الادویه» و «کفایه‌الطب» را بررسی کرده‌اند. ایرج افشار در مقاله «اندر فوائد لغوی کامل‌التعبیر»، که در «مجموعه مقالات تحقیقی خاورشناسی اهدا به هانری ماسه» چاپ شده به معرفی «کامل‌التعبیر» پرداخته و پس از نقل نمونه‌ای از نثر کتاب از روی نسخه متعلق به کتابخانه چلبی عبدالله، پاره‌ای از لغات نادر و مهجور فارسی کتاب را فهرست و معنی کرده است.

در این مقاله، نگارنده به بررسی نوادر لغاتی می‌پردازد که استاد افشار در مقاله ممتنع خود یا بدان اشاره نکرده مانند واژه‌های «اگر» و «مشتن» یا بدانها اشاره رفته اما معنای خاص آنها داده نشده است؛ مانند واژه «افسرد».

۳. سبک‌شناسی کامل‌التعبیر

کامل‌التعبیر به زبان فارسی ساده نوشته شده و جز در دو سه سطر آغازی دیباچه، که به آرایه سجع مزین است در قسمتهای دیگر از آرایه‌های لفظی و معنوی پیراسته است. ذبیح‌الله صفا درباره آثار حبیش می‌نویسد: «آثار حبیش بن ابراهیم به سادگی عبارت و اتقان آنها معروف است» (صفا، ۱۳۷۳: ج ۲: ۹۹۸).

محمد تقی بهار در سبک‌شناسی خود به بررسی سبکی این اثر پرداخته است. وی می‌نویسد:

«سبک فارسی او (حبیش) را از کامل‌التعبیر که به چاپ رسیده و نسخه‌های خطی او هم زیاد است، نمی‌توان به دست آورد زیرا بسیار دست خورده است» (بهار، ۱۳۶۹: ص ۳۹۴).

ظاهراً علت اینکه مرحوم محمدتقی بهار به سبک‌شناسی کامل‌التعبیر نپرداخته این است که هنگام تألیف سبک‌شناسی (سال ۱۳۳۶) به نسخه‌ای معتبر از این کتاب دست نیافته بوده و گرنه نسخه‌های اقدام و معتبر کامل‌التعبیر از لحاظ سبکی به آثار دست نخورده یا کمتر دست خورده حبیش بسیار نزدیک است؛ چنانکه همه ویژگیهای زبانی که استاد بهار در سبک‌شناسی بیان‌النجوم حبیش آورده و عبارت است از: «استعمال اندر و تکرار افعال و استعمال بود به جای باشد و ایجاز مطلوب و...» (بهار، ۱۳۶۹: ج ۲: ۳۹۵) در کامل‌التعبیر نیز دیده می‌شود. وجود گونه‌های زبانی چون سولاخ و دوانزدهم که در عبارات بیان‌النجوم منقول در سبک‌شناسی بهار آمده است و در نسخه خطی کامل‌التعبیر نیز وجود دارد در اثبات مدعا و اعتبار نسبی نسخه خطی کامل‌التعبیر بسنده به نظر می‌رسد.

بنابراین بر اساس نسخه نسبتاً کهن و صحیح کتابخانه چلبی عبدالله می‌توان ویژگی و مختصات زبانی این اثر را بررسی کرد. به جز فواید سبکی، نسخه خطی یاد شده، فواید آوایی نیز دارد. کاتب این نسخه بسیاری از واژه‌های نسخه، حتی واژه‌های مشهور و ساده را مشکول کرده است؛ از جمله واژه‌های مشکول این نسخه، واژه‌های «جفت (= جُفت)، هُزینَه، گُزَنَد، پُلُئِل، بُرخی، بُرَد، بُرُط و...» است.

این صورتهای نشان می‌دهد که در سده ششم و هفتم بسیاری از واژه‌های فارسی، تلفظی جز تلفظ رایج آنها در روزگار ما داشته است؛ بنابراین نسخه کتابخانه چلبی عبدالله می‌تواند در بررسی گونه‌های زبان فارسی در جغرافیای گسترده آن و در جستارهای مربوط به دگرگونی آوایی و تحولات صامت‌ها و مصوت‌های واژه‌های فارسی در بستر تاریخ زبان فارسی، مفید واقع شود.

از دیدگاه سبک‌شناسی، کامل‌التعبیر مانند آثار دیگر حبیش، بسیاری از ویژگیهای زبانی آثار سده‌های آغازین فارسی دری را دارد؛ از جمله این ویژگی کاربرد واژه‌های «اندر» است که در بیشتر عبارات دیده می‌شود:

فصل چهاردهم اندر معرفت آنکه تعبیر از چند روی باشد. ابن سیرین گوید که معبر چنان باید که... وقت خواب دیدن وی که اندر روز دیده است یا اندر شب و وقت سؤال کردن نگاه کند و... (ورق ۱۲).

جمع بستن واژه‌های جمع عربی با نشانه «ها»ی فارسی از دیگر ویژگیهای زبانی این اثر است. در این اثر، جمعهایی چون «عجایبها» (ورق ۱۶ و ۱۱۸)، «اخبارها» (ورق ۱۰۸)، جواهرها «ورق ۹۴» خیراتها (ورق ۱۳۴) و... به کار رفته است. از ویژگیهای دیگر زبانی این متن به کار رفتن «با» به معنی «به» در این عبارات است:

ما ندانیم تاویل این خوابها، باز چون این خواب با یوسف گفته شد جواب داد... (ورق ۱۰).

اگر بیند که قوت با تن وی آمد دلیل بر یافتن مال حرام کند (ورق ۸۰) نیز ورقهای ۱۱۸ و ۱۳۱ و...

آمدن حرف اضافه مضاعف، ویژگی است که در متون کهنسال فارسی بارها دیده می‌شود. در کامل‌التعبیر نیز در مواردی برای یک متمم دو حرف اضافه آمده است:

اگر به زیر دیگ آتش برافروخت و به دیگ اندر گوشت بود (ورق ۲۱).

اگر بیند که به آب اندر همی رفت و اندر آن وقت تن وی قومی بود... (۱۸).

کاربرد «از برای... را» و «از بهر... را» از دیگر ویژگیهای این اثر است:

اگر بیند که آتشی برافروخت از برای روشنایی را دلیل کند که... (ورق ۲۱)

اگر بیند که آتشی خواست که بیفروزد از برای خویش را (همان).

اگر بیند که سرایی بنا کرد از بهر پوست باز کردن را دلیل کند که... (۵۱).

کاربرد پربسامد حرف ربط «اگر» در معنی «خواه، چه» از دیگر ویژگیهای زبانی کامل‌التعبیر است. در این کاربرد، حرف «اگر» تکرار می‌شود:

اگر بیند که پیغامبر چیزی از میوه‌های تر یا خشک بدو داد دلیل کند که بر قدر آن وی را علم و حکمت حاصل شود اگر میوه به وقت وی می‌دهد و اگر بی‌وقت (ورق ۱۷).

اگر بیند که خود آفتاب شد دلیل کند که پادشاه شود بر قدر روشنایی آفتاب اگر اهل باشد و اگر اهل نباشد (ورق ۲۴).

الحاق یای بیان رؤیا به آخر فعل از دیگر ویژگیهای این متن است. الحاق این «یا» به آخر فعل هنگامی که به طور کلی به بیان رؤیا و تعبیر آن می‌پردازد، دیده نمی‌شود؛ بلکه هنگام حکایت کردن رؤیاهای اشخاص و تعبیر آنها کم و بیش دیده می‌شود:

گویند که مأمون خلیفه به خواب دید که ملک الموت پنج انگشتان اندر روی وی دراز کردی (ورق ۲۰۲).

چنانکه روایت کنند که صیفه بنت حُئی اندر خیبر به خواب دید که ماه و آفتاب آسمان در کنار وی افتادندی (ورق ۸).

مهمترین ویژگی زبانی کامل‌التعبیر شامل بودن آن بر واژه‌های قدیمی مستعمل در آثار سده‌های پنجم و ششم است. پاره‌ای از این واژه‌ها در بخش آخر این جستار، بررسی می‌شود. افزون بر آن واژه‌ها فهرستی کوتاه از واژه‌های کهن این متن در ذیل آورده می‌شود:

درزه (به معنی دسته گیاه) (ورق ۵) بجشک (= پزشک) (۶۲) غریب
(در مقابل شهری) (۱۱، ۱۲، ...)
کُزین (۲۷) درفشنده (۱۱۵) کُتاب (= مکتب، دبیرستان) (۱۷۴)
می‌درفشید (۱۲۷، ۲۱) خواچه (= تاج خروس) (۱۷۹) ورده (= بنده) (۲۳، ...)
از ناگاه (۱۹۸، ۱۹۹) فسوس (= استهزاء) (۱۷) بازرداری (۲۲)
کلتبانی (= قلتبانی) (۴۵) قلاجوری (۱۲۷) تفشیه (۵۹)

واژه‌های نادر و کمیاب کامل‌التعبیر

در کامل‌التعبیر چند واژه دیرینه سال آمده که یا در فرهنگ‌های لغت ثبت و معنی نشده و یا شاهد و مثالی برای کاربرد آنها از متون منظوم و منثور نقل نگردیده است. مهمترین این واژه‌ها در اینجا به ترتیب حروف الفبا بررسی می‌شود:

آبخوردی: یکی از واژه‌های نادر و کمیاب کامل‌التعبیر واژه مرکب «آب خوردی» است. حبیش این واژه را در عبارت زیر به کار برده است:

اگر ببیند که کسی وی را فرمود که اب خوردی از دیگ فرو کن تا ویلش آن است که یعنی در کار جد باش (ورق ۱۴۶).

واژه «آبخوردی» در فرهنگ‌های معتبر فارسی از جمله آندراج، صحاح الفرس، فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع مضبوط نیست اما در لغت‌نامه دهخدا، مدخلی بدین واژه اختصاص یافته و معانی «مَرَق، مَرَقَه، گوشت آبه، نخود آب» برای آن ثبت شده است بدون اینکه این معانی به هیچ واژه نامه‌ای مستند و یا شاهد مثالی برای آن نقل شده باشد.

حیث تفلیسی در واژه‌نامه عربی به فارسی خود مسمی به قانون ادب، واژه آبخوردی را در ترجمه لفظ تازی المرق آورده است (تفلیسی، ۱۳۵۰: ص ۱۱۷۷) که می‌تواند سندی برای معانی یاد شده در لغت‌نامه دهخدا در مدخل «آبخوردی» باشد. همچنین عبارات کامل‌التعبیر شاهد و مثالی برای این معانی تواند بود.

ابروصنم: یکی دیگر از واژه‌های نادر کامل‌التعبیر «ابروصنم» است که در شرح واژه بیروح در عبارت زیر آمده است:

بیروح: بدانک بیروح را به پارسی ابروصنم خوانند و او بیخ نباتی بود که به صورت مردم ماند» (کامل‌التعبیر، برگ ۲۰۲).

در مقاله «لغات فارسی کفایه الطب...» این واژه، جزء واژه‌های فارسی کفایه الطب و تقویم الادویه فهرست شده است (اشرف صادقی، ۱۵: ۱۳۸۰). نویسنده این مقاله می‌نویسد که «مستوفی نیز در نزهه القلوب بیروح الصنم را به شکل ابروصنم آورده است» و نتیجه می‌گیرد که «معلوم می‌شود که در غرب ایران بیروح الصنم به ابروصنم تغییر یافته بوده است» (همان).

در مقاله یاد شده اشاره‌ای به اینکه در کامل‌التعبیر نیز بیروح به ابروصنم گزارده شده است، نیست؛ زیرا این واژه در مقاله «اندر فواید لغوی کامل‌التعبیر»، که از مراجع علی‌اشرف صادقی بوده، درج نشده است. این مطلب در باره واژه‌های «کُرک» و «وشه» نیز که در این جستار در زمره واژه‌های نادر کامل‌التعبیر است، صدق می‌کند.

افسرد: یکی از واژه‌های نادری که در کامل‌التعبیر، عنوان بابی را به خود اختصاص داده و در عبارات ذیل آن، چند بار تکرار شده، واژه «افسرد» است:

افسرد: کرمانی گوید که افسرد در خواب دلیل بر غم و اندوه کند. اگر افسرد همی خورد به قدر آن وی را اندوه رسد. اگر افسرد کسی بدو داد آن قدر از آن کس وی را اندوه رسد. اگر وی به کسی داد به عکس این باشد. جابر مغربی گوید که خوردن افسرد در خواب جنگ و خصومت بود (ورق ۳۰).

معنی واژه «افسرد» به گونه‌ای که مناسب عبارات بالا باشد از فرهنگ‌های فارسی و مهمتر از همه از «ذیل فرهنگ‌های فارسی»، که کتابی ارزنده در ضبط و معنی واژه‌های نادر و کمیاب متون فارسی است، فوت شده است.

در لغت‌نامه دهخدا ذیل «افسرد» چنین آمده است:

افسرد [أس] (ن مف مرخم / تف مرخم) افسرده. افسردن و فسردن مصدر آن است (از انجمن آرای ناصری).

شاهدی که برای معنی فوق در لغت‌نامه نقل شده است، عبارات ذیل است:
«عادت چنان رفته است که آنچه از گوشت بزغاله سازند آن را افسرد گویند و آنچه از گوشت گوساله کنند آن را هلام گویند (ذخیره خوارزمشاهی).

با اندکی دقت دانسته می‌شود که واژه «افسرد» در عبارات ذخیره خوارزمشاهی شاهد مثالی برای لفظ «افسرد» به معنای افسرده نیست بلکه نام غذایی است چون هلام با این تفاوت که افسرد از گوشت بزغاله درست می‌شود و هلام از گوشت گوساله.

با مراجعه به کتابهای لغت عربی و داروشناسی، مشاهده می‌شود که آنها جملگی، هلام را چنانکه در ذخیره خوارزمشاهی آمده است، طعامی دانسته‌اند که از گوشت گوساله درست می‌شود. ابوریحان در الصیدنه می‌نویسد: هلام... این خوراکی است که از گوشت گوساله با پوست تهیه می‌کنند (بیرونی، ۱۳۸۳: ۹۹۷). در تکمله الاصناف آمده است که: **الهُلَامُ: طَعَامٌ يَتَّخَذُ مِنْ لَحْمِ الْعِجَلِ** (کرمینی، ۱۳۸۵، ج ۱: ص ۷۷۹).

بنابراین عبارت ذخیره خوارزمشاهی شاهد و مثالی مناسب برای واژه «افسرد» به معنی طعام است نه شاهد و مثالی برای افسرد به معنای افسرده. به جز ذخیره

۱۲۵



خوارزمشاهی و کامل‌التعبیر، واژه «افسرد» در متون دیگر از جمله در «ترجمه تقویم الصحه» (ترجمه تقویم الصحه: ۱۳۸۲: ۱۰۱) و ترتیب اصلاح المنطق و... نیز به کار رفته است. در اثر اخیر قید شده که فارسی واژه تازی «خلع»، «افسرد» است:

«الخلع الذی یسمی بالفارسیه افسرد و هو القریس (اهوازی، ۱۴۱۲: ۳۰۴).

فرهنگهای لغت عربی-فارسی، واژه‌های عربی «خلع» و «قریس» را چنین ترجمه کرده‌اند: الخلع: گوشت یخنی که در قرف کنند و به سفر برند (کرمینی: ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۱۸۰). القریس: گوشت یخنی (همان، ص ۵۳۲).

حبیش نیز چون صاحب ترتیب اصلاح المنطق، واژه «قریس» را در فرهنگ عربی فارسی خود، قانون ادب به «افسرده» برگردانده است (تفلیسی، ۱۳۵۰: ج ۲، ۸۰۷). با توجه به ضبط واژه «افسرد» در کامل‌التعبیر (به صورت مکرر) و ذخیره خوارزمشاهی و ترتیب اصلاح منطق و ... می‌توان احتمال داد که های (= ه) پایانی واژه «افسرده» در

قانون ادب زاید و خطای کاتب یا مصحح است. احتمال اینکه افسرد و افسرده هر دو در آن روزگار متداول بوده است، نیز احتمال بعیدی نیست.

پیشینه واژه «افسرد» به پیش از اسلام می‌رسد؛ چه این واژه اصلاً پهلوی است و پس از اسلام دست کم تا سده ششم در متون فارسی دری به کار برده می‌شده است. در متون پهلوی، چنانکه در فرهنگ فارسی به پهلوی آمده، این واژه به معنی «نوعی غذای سرد بوده و به صورت «افسرت» (afsart) تلفظ می‌شده است (فره و شی، ۱۳۸۱: ص ۳۷). چکیده سخن اینکه افسرد از واژه‌های کهن فارسی و به معنی نوعی طعام است که از واژه نامه‌های معتبر فارسی فوت شده است و اگر بنا باشد روزی فرهنگ جامع زبان فارسی تدوین شود، ضبط آن در آن فرهنگ به استناد به فرهنگ عربی-فارسی «قانون ادب» و کامل‌التعبیر و ذخیره خوارزمشاهی و... ضروری خواهد بود.

اگر: واژه «اگر» چند بار در کامل‌التعبیر حبیش آمده است. این واژه با این ضبط در لغت‌نامه‌های صحاح الفرس، فرهنگ جهانگیری، دهخدا، برهان قاطع، فرهنگ نفیسی و معین دیده نمی‌شود. این واژه کوتاه شده «اگور» است؛ چنانکه مؤلف آندراج ذیل اگور، اشاره‌وار می‌نویسد «به ضم گ» هم آمده است (شاد، ج ۱: ص ۹۱). معنی «اگور» در لغت‌نامه‌های فارسی «خشت پخته و آجر» ضبط شده است. در برهان قاطع در باره «اگور» چنین آمده است:

اگور با کاف فارسی بر وزن ساطور، خشت پخته را گویند و «آجور» معرب آن است (تبریزی، ۱۳۷۶، ج ۱: ص ۵۵).

به هر صورت بسامد قابل توجه واژه «اگر» در کامل‌التعبیر حبیش نشان می‌دهد که تا سده هفتم، این واژه به صورت غیر معرب در نوشتار و شاید هم در گفتار منطقه آسیای صغیر رایج بوده است؛ برای نمونه چند عبارت از کامل‌التعبیر که در آنها واژه «اگر» مضبوط است، نقل می‌شود:

اگر آتشدان از گل بود دلیل کند که آن زن از اهل سترودین باشد و اگر آتشدان از گچ و اگر بود دلیل کند که آن زن از اهل گردن‌کشان و متکبران باشد (ورق ۲۲).
 «اگر بیند که وی را در میان آسمان و زمین بنیادی بود سبز مانند قبه یا مانند کوشک چون از سنگ و گچ و اگر نباشد دلیل کند که وفاتش نزدیک آمده بود و اگر از سنگ و

گچ و اگر باشد دلیل کند که خداوند این خواب... (ورق ۲۳)؛ نیز در اوراق ۱۸۸، ۹۱، ۱۷۲، ۱۸۹ و ...

به جز کامل‌التعبیر، حبیش این واژه را در بیان‌الصناعات در عبارات زیر به کار برده است:

اگرگون: اگر خواهد اگرگون آمیزد شنگرف را با سپیداب آمیخته کند و... (تفلیسی، ۱۳۸۵: ۳۴۷).

پس اگر نیم کوفت درون آتشدان بپراکند و صفیحه سرب بر وی بنهد و بالای صفیحه دیگر پاره‌ای نیم‌کوفت پیدا کند... پس چون صفیحه نماند اگر نیز نیم‌کوفت بر وی بپراکند و بعد از آن اگر کوفته بالایش بریزد و ... (همان، ۳۰۴).

بالی [؟]: حبیش تفلیسی در کامل‌التعبیر در باب گلنار به دو نوع گلنار اشاره می‌کند.

وی می‌نویسد:

گلنار: بدان که گلنار شکوفه درخت انار بود. ابن سیرین گوید که او در خواب عروس بود... و اما آن گلنار که به فارسی بالی نیز گویند، اگر به وقتش خورند و به طعم شیرین بود، دلیل کند که به قدر آن وی را خیر و منفعت رسد. اگر به طعم ترش بود دلیل بر غم و اندوه کند خاصه که به وقت وی بیند (ورق ۱۶۶).

از سیاق عبارت بر می‌آید که بالی (پالی؟) نام شکوفه یا میوه‌ای بود که دارای طعم شیرین یا ترش بوده است. نگارنده این واژه را در جای دیگری ندیده است.

بلا‌تگینی: واژه بلا‌تگینی در کامل‌التعبیر، عنوان بابی قرار گرفته و چند بار هم در عبارات ذیل آن به صورت زیر تکرار شده است:

بلا‌تگینی ابن سیرین گوید اگر بیند که بلا‌تگینی در دست داشت، دلیل کند که وی را از کسی قوت و یاری بود و اگر بیند که به بلا‌تگینی کسی را بزد، دلیل کند که از او بدان کس خیری رسد و اگر بیند که بلا‌تگینی وی بشکست یا ضایع شد دلیل کند که...

این واژه بدین صورت در هیچ‌کدام از فرهنگهای صحاح‌الفرس، آندراج، جهانگیری، غیاث‌اللغات، ضبط نشده است. تنها فرهنگی که به ضبط آن مبادرت کرده فرهنگ نفیسی است که آن را به صورت «بلا‌تگین» نه «بلا‌تگینی» و به معنی گرز آهنین و یا چوبین آورده است.

واژه بلا‌تگینی جز در عبارات کامل‌التعبیر در قانون ادب حبیش هم به همین صورت آمده است (رواقی، ۱۳۸۱: ص ۶۸).

مؤلف «ذیل فرهنگهای فارسی» در برابر این واژه، نشانه پرسش گذاشته است اما کاربرد چندباره این واژه در کامل‌التعبیر و در قانون ادب این احتمال را که واژه نادر «بلا‌تگینی» تصحیف و تحریف واژه‌ای دیگر باشد، کم می‌کند.

جمسپرم: یکی از واژه‌هایی که در «ذیل فرهنگهای فارسی» آمده و مؤلف در برابر آن نشانه پرسش گذاشته، واژه «جمسپرم» است. در این کتاب راجع بدین واژه چنین آمده است:

جم سپرم [؟] (۱). نوعی ریحان، جم اسپرم: العُصْبَه: جم سپرم (مهذب الاسماء). در بخش پی‌نوشت‌های «ذیل فرهنگهای فارسی» (۴۳۹) توضیحی که درباره «جم سپرم» آمده این است:

این واژه در لغت‌نامه دهخدا به صورت «جمسفرم» ضبط شده و در برابر آن چنین آمده: گیاهی است که در قوت به شیخ ماند و در جبال اصفهان بسیار روید. همچنین در فرهنگها این واژه به صورت «جم اسپرم» نیز آمده است.

آنچه به توضیح «ذیل فرهنگهای فارسی» باید افزود این است که در لغت‌نامه دهخدا ذیل «جمسفرم» به جم اسپرم ارجاع داده شده ولی این واژه «جم اسپرم» مدخل یا ماده قرار نگرفته است؛ بلکه شکل دیگر آن «جمسپرم» در ماده یا مدخل «ریحان» مترادف ریحان سلیمان قرار گرفته است:

- ریحان سلیمان؛ ریحان سلیمانی. جم اسفرم، جمسپرم، جمسفرم (یادداشت مؤلف) (دهخدا، ۱۳۷۷: ص ۱۲۴۶۰). مرحوم دهخدا در لغت‌نامه خود سندی برای مترادف ریحان سلیمان یا جمسپرم نداده است. در صورتی که بخواهیم این معنی را مستند سازیم، عبارات زیر، که از کامل‌التعبیر حیش نقل می‌شود، شاهدی دیرینه و گویا و متقن خواهد بود:

شاه سپرم: بدان که شاه سپرم ریحان سلیمان بود علیه‌السلام و به پارسی وی را جمسپرم نیز خوانند (ورق ۱۲۳).

جوشیدن: معانی متداول و امروزی جوشیدن چنانکه در لغت‌نامه دهخدا آمده، «غلیان کردن، فوران کردن، سربرآوردن کشت، برآشفتن و...» است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل جوشیدن)؛ اما این واژه در سده‌های پیشین علاوه بر معانی امروزی آن در معنی «دوشیدن» نیز به کار می‌رفته است. در کتاب «اساس اشتقاق فارسی» آمده است:

در هدایه‌المتعلمین چندین بار جوشیدن به معنی دوشیدن به کار رفته: و این جانور که شیر از جوشند جوان بود... و گر خشکی بسیار بود شیر بز از پستان بر سر بیماری بجوشند (هرن، پاول-هانریش هوبشمان...، ۲۵۳۶: ص ۵۴۶).

در کتاب ذیل فرهنگهای فارسی نیز این معنی برای واژه جوشیدن با نقل شواهدی ضبط شده است که از جمله آنها به نقل از مقاصد اللغه ۷۳، ترجمه «مری الناقه» به «نیک جوشیدش» است (رواقی، ۱۳۸۱: ص ۴۴۰).

در کتاب کامل‌التعبیر نیز در یک مورد واژه «جوشیدن» به معنی «دوشیدن» آمده و آن در این عبارت است:

اگر بیند که اشتر را همی جوشید، دلیل کند که از پادشاه مال یابد به قدر آن شیر که دوشیده باشد (ورق ۲۹).

سردوک: یکی دیگر از واژه‌های نادر کامل‌التعبیر، واژه «سردوک» است که ذیل باب «دوم» در عبارت زیر آمده است:

«و بدان که سردوک در خواب دلالة بود» (ورق ۸۹).

واژه «سردوک» در فرهنگهای فارسی ماده یا مدخل قرار نگرفته و در فرهنگهای عربی به فارسی یا فارسی، این واژه در ترجمه «صناره» آمده است. در مقدمه‌الادب در ترجمه لفظ «صناره» چنین آمده است:

صناره: آهن بَسردوک و فی السامی سردوک و هدا اصح لانه موافق لما ذکر فی الصحاح (زمخشری، ۱۳۸۶: ص ۵۷).

کرمینی نیز در تکمله‌الاصناف همین معنی را برای صناره آورده و با عبارات عربی توضیح بیشتری در باب آن داده است:

الصنارة: سردوک و جای گرفتن سپر و الصنارة: حديدة حجناء فی طرف المغزل فوق الفلکه تعلق المرأة فیها خطیها ثم تُعْتَزَلُ (کرمینی، ۱۳۸۵، ج ۱: ص ۴۰۷). در فرهنگ نفیسی چون لغت‌نامه دهخدا «سردوک» مدخل قرار نگرفته اما این واژه در معنی و ترجمه صناره آمده است.

شانه دوش: یکی دیگر از واژه‌های نادر در کامل‌التعبیر «شانه‌دوش» است. مؤلف در تعبیر این واژه، که بابتی را به خود اختصاص داده است، می‌نویسد:

شانه دوش: ابن سیرین گوید که دیدن شانه دوش در خواب زن بود. اگر بیند که شانه دوش وی بزرگ و قوی شد، دلیل کند که زن خواهد... و اگر بیند که شانه دوش وی بشکست و بیفتاد، دلیل کند که...» (برگ ۱۲۳).

حبیش بجز کامل التعبير این واژه را در قانون ادب نیز به کار برده است. وی در ترجمه «کتف» می‌نویسد: «کتف: شانه دوش» (تفلیسی: ۱۳۵۰: ج ۳: ۱۱۱۲). علاوه بر مدخل «کتف»، وی در مدخل «النعص» و «المشط» نیز این واژه را به کار برده است.

النعص: سرشانه دوش (همان، ج ۲، ۹۱۸). المشط: شانه دوش (همان، ج ۲، ۹۶۶). این واژه‌ها در فرهنگ‌های عربی - فارسی هیچ‌کدام به شانه دوش ترجمه نشده است؛ مثلاً کتف در «مقدمه الادب» (زمخشری، ۱۳۸۶: ۳۶) به شانه و در تکمله الاصناف (کرمینی، ۱۳۸۵، ج ۱: ص ۵۶۱) به «کرانه کتف و قیل: شانه» ترجمه شده است. واژه النعص در فرهنگ نفیسی به «غضروف کتف و یا هر جایی که جنبان باشد» (نفیسی، بی تا، ج ۵: ۳۷۳۶) و در تاج الاسامی با فتح و ضم اول به «سر کتف» و با ضم اول به «غرضوف الکتف» برگردانده شده است (تاج الاسامی، ۱۳۶۷: ۵۸۹).

واژه مسط در تکمله الاصناف (ص ۶۳۵) و در تاج الاسامی (۵۳۲) به «مشط الکتف: استخوان شانه» گزارده آمده است.

شرابی: در فرهنگ دهخدا، شرابی صفت نسبی دانسته شده و به معنی منسوب به شراب (یادداشت مؤلف)، آنکه دائم شراب خورد. شراب‌خواره، شراب‌ساز و... آمده است. در آندراج در معنی شرابی چنین آمده است: «ساقی را گویند و در تاج به معنی شرابدار است (شاد، ج ۴: ص ۲۶۰۹). اما در کامل التعبير حبیش، شرابی در معنایی به جز معانی ضبط شده برای این واژه در لغت‌نامه‌ها آمده است.

در فصل شین باب شرابی کتاب کامل التعبير، رؤیت شرابی در خواب چنین گزارده شده است:

شرابی: ابن سیرین گوید اگر کسی بیند که شرابی داشت یا کسی بدو داد، دلیل کند که زن خواهد و اگر بیند که شرابی خرید، دلیل کند که کنیزک خرد و بعضی از معبران گفتند که شرابی در خواب خادم خانه بود و اگر بیند که شرابی وی بشکست یا ضایع شد، دلیل کند که کنیزک یا خادم وی بمیرد (ورق ۱۲۵).

چنانکه از این عبارات برمی‌آید، «شرابی» ظرف ویژه خوردن شراب و مترادف با شراب‌خوری و شرابدان و کوزه بوده است. این معنی برای واژه شرابی از فرهنگهای فارسی فوت شده است.

در تعبیر سلطانی که از خوابنامه‌های کامل فارسی است و تاکنون تن‌پوش چاپ نپوشیده، نیز واژه شرابی در معنی کوزه و ظرف آمده است. ابرقوهی، نویسنده تعبیر سلطانی در تعبیر شرابی می‌گوید:

«شرابی که عبارت از این کوزه باشد به تأویل زن بود یا مال یا کنیزک یا خادمه خانه» (ورق ۲۵۸).

به جز کامل‌التعبیر و تعبیر سلطانی در سمک عیار نیز واژه «شرابی» در معنای شراب‌خواری یا کوزه شراب در عبارت زیر به کار رفته است:

عالم افروز و روز افزون هم آنجا بنشستند و نگاه در شراب‌خانه می‌کردند. جمله آفتابه و طاس و طشت و قدح و صراحی و شرابی آنچه به کار آید، همه زرین و سیمین بود اغلب به جواهر آراسته که ...» (ارجانی، ۱۳۸۵: ج ۵: ۲۶۷).

دکتر خانلری مصحح سمک عیار در جلد ششم کتاب مسمی به «شهر سمک»، هنگام بر شمردن لوازم و اثاث خانه که از آنها در کتاب سمک عیار نامی برده شده، شرابی را با نشانه پرسش فهرست می‌کند؛ گویی کاربرد کلمه شرابی در معنی ظرف یا کوزه را در جایی دیگر ندیده بوده است. عبارت مصحح سمک عیار چنین است:

لوازم و اثاث خانه: حصیر، زیلو، ... کاس، طشت، قدح، صراحی، شرابی (؟)، طبق، سینی، بشقاب، کوزه‌های سیمین و زرین، پرده زنبور و جز اینها (ناتل خانلری، ۱۳۸۵: ۶).

کلمه دیگری که از لحاظ ساخت مانند شرابی است؛ یعنی ساختار آن مرکب از مظروف و پسوند یا (ی) است و معنی ظرف می‌دهد، واژه گلابی است که به گفته صاحب بهار عجم، تراشیده فارسی زبانان هند است. در بهار عجم «گلابی» چنین معنی شده است:

گلابی: شیشه کوچکی که گلاب و شراب و مانند آن در آن کنند خصوصاً لیکن از اهل ایران شنیده شده که بدین معنی محاوره ولایت نیست، لفظ تراشیده اهل هند است (بهار، ۱۳۸۰: ج ۳، ص ۱۸۰۰).

طراک: واژه طراک «به معنی طراق است که آواز کوفتن و شکستن چیزها باشد» (دهخدا، ذیل طراک). در لغت نامه پس از نقل این معنی از فرهنگهای برهان و آندراج به واژه‌های «طراق» و «طراقه» ارجاع داده و در ذیل این دو واژه شواهدی نقل شده است. بنابراین در لغت‌نامه شاهد مثالی برای واژه «طراک» از متون معتبر فارسی نقل نشده است.

در کامل‌التعبیر حبیش، واژه نادر «طراک» در این عبارت آمده است که می‌تواند شاهد مثالی برای کاربرد این لفظ در متون کهن فارسی باشد:
 اگر بیند که از انگشتان وی طراکی بیامد، دلیل کند که در میان خویشاوندان وی گفت و گوی بود (ورق ۱۳).

به جز کامل‌التعبیر، این واژه در دیوان فرخی سیستانی (فرخی، ۱۳۸۰: ۲۱۲) و تفسیر طبری (رواقی، ۱۳۸۱: ۲۵۰) نیز به کار رفته و در فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار (۱۳۸۰: ۷۴) و در فرهنگ منیری یا ابراهیمی (قوم فاروقی، ۱۳۸۶: ج ۲: ۶۹۰) برای آن یک شاهد و مثال به ترتیب از خسروی و فردوسی نقل شده است.

ظاهر خواندن (از - - - - -)

فعل «ظاهر خواندن» از واژه‌های نادر و کمیاب کامل‌التعبیر است که در هیچ‌کدام از فرهنگهای فارسی ثبت و ضبط نشده است. این فعل که معنی «از برخواندن کتاب و یا نوشته‌ای و بویژه کتابهای مقدس چون انجیل، تورات، زبور و قرآن» دارد و متضاد «از کتاب خواندن» (کتاب یا نوشته‌ای را از روی آن خواندن) است در عبارات متعددی از کتاب کامل‌التعبیر آمده است. از جمله این عبارات، تنها به نقل دو عبارت، که شواهدی برای معنی یاد شده است، بسنده می‌شود:

کرمانی می‌گوید اگر بیند که انجیل از کتاب همی خواند، دلیل کند که از کسانی که بر ملت عیسی باشند اندک‌مایه خیر بدو رسد و اگر از ظاهر خواند، دلیل کند که از حق به باطل گراید و دوست‌دار ترسایان باشد (ورق ۳۱).

ابن سیرین گوید اگر کسی در خواب بیند که از کتاب زبور همی خواند، دلیل کند که به خدا بازگردد و توبه کند و زاهد شود... و اگر بیند که زبور از ظاهر همی خواند، دلیل کند که زهد و خیراتی که کند به ریا و نفاق بود (ورق ۱۰۰؛ نیز رک اوراق: ۱۹، ۱۵۰، ۱۳۳، ۸۶).

این واژه در تعبیر سلطانی نیز به صورت «به ظاهر خواندن» و باز در مقابل «از کتاب خواندن» به کار رفته است. ابرقوهی در تعبیر توریه می‌نویسد: «توریه از کتاب خواندن دلیل آن شود که از قدمای [ی] قوم یا مردم محتشم یا دوستان قدیم قوت و منفعت یابد و اگر دید که به ظاهر می‌خواند با مبطلی معارضه کند...» (ورق ۱۲۴). این فعل در قصص الانبیا به صورت «ظاهر خواندن» در این عبارت به کار رفته است:

أصف برخیا کتاب‌خوان بود. هیچ‌کس تورات ظاهر نتوانست خواندن مگر او که عالم‌ترین زمانه بود» (نیشابوری، ۱۳۸۲: ۲۸۲).

از مشتقات فعل «ظاهر خواندن» تنها صفت فاعلی آن «ظاهر خوان» در متون دیرینه سال فارسی به کار برده شده است. در «ذیل فرهنگهای فارسی» در مدخل «ظاهر خوان» چنین آمده است:

ظاهر خوان [Zahere(a)xan] از بر خواننده

روح انسان به دم لطف تو همچو عیسی به دبستان سخن ظاهر خوان آمده بود (دیوان سیف‌الدین اسفرنگی ص ۶۹۶)

از میان افعال فارسی، فعلی که از حیث لفظ و معنی بدین فعل شباهت دارد، فعل ظاهر کردن به معنی حفظ کردن است که در اسرارالتوحید به کار رفته و آن نیز از فرهنگها فوت شده است (محمدبن منور: ۱۳۷۶: ج ۲: ۶۳۷).

گُرک: در کامل‌التعبیر در معنی این واژه آمده است که: بدانک گُرک مرغی بود چند کبوتری و به تازی وی را شغنین خوانند» (کامل‌التعبیر، برگ ۱۵۹). واژه گُرک در «کفایه الطب» و «تقویم‌الادویه» حبیش نیز آمده است (اشرف صادقی: ۱۳۸۰: ۱۹).

کُسُو: واژه فارسی «کُسُو» به معنی «سنگ پشت» در هیچ‌کدام از فرهنگهای فارسی ثبت و ضبط نشده است. اما در کامل‌التعبیر صراحتاً آمده است که در فارسی به «کشف»، «سنگ پشت» و «کُسُو» نیز می‌گویند:

کشف: بدان که کشف به پارسی سنگ پشت بود و کسو نیز گویند (ورق ۱۶۳).

نگارنده این واژه را در جایی ندیده است و گمان می‌کند واژه «کُسُو» که به لغت هندی او را کچُو گویند (بیرونی: ۱۳۸۱: ۵۳۱)، صورت تحوّل یافته واژه kašavak یا kašuk است. فره وشی در فرهنگ خود (فرهنگ فارسی به پهلوی) معادل سنگ پشت

فارسی را این دو واژه پهلوی دانسته است (فره وشی، ۱۳۸۱:۳۱۴) و مکنزی در «فرهنگ کوچک زبان پهلوی» گفته که kašavag پهلوی به صورت kašaw وارد زبان فارسی دری شده است (مکنزی، ۱۳۸۳:۹۹).

واژه کَشَو در بعضی فرهنگهای فارسی ضبط شده که از آن جمله «شرف نامه منبری» است. در این فرهنگ یک بار مدخلی بدین واژه اختصاص یافته است (قوام فاروقی، ۱۳۸۶: ج ۲: ص ۸۶۴) و باری دیگر در توضیح «کشف» این واژه به کار رفته است (همان، ص ۸۴۸). در فرهنگ قوأس نیز کشو همراه با واژه‌های مترادفش، کشف و سنگ پشت، مدخلی را به خود اختصاص داده است (قوأس، ۱۳۵۳:۶۷).

کمانه آسمان: در کامل التعبير کمانه آسمان ترجمه و برابر «قوس قزح» است. حبیش در فصل قاف باب قوس قزح می‌نویسد: بدان که قوس قزح به تازی کمانه آسمان بود و شرح تأویلش را در حرف کاف به باب کمانه آسمان بیان کنیم (برگ ۱۵۲).

سپس در فصل کاف باب «کمانه آسمان» دیدن آن را در خواب به گونه زیر می‌گزارد:

کمانه آسمان ابن سیرین گوید: گر کسی به خواب بیند که کمانه آسمان به گونه زرد بود (الخ) (ورق ۱۶۸).

این واژه مرکب زیبا در فرهنگهای فارسی ثبت نشده است. در تکمله الاصناف برابر فارسی قوس قزح: آدنده (کرمینی، ۱۳۸۵: ج ۱: ص ۵۵۳) و در مقدمه الادب: کمان رستم (زمخشری، ۱۳۸۶: ص ۶) و در فرهنگ معین: آزنداک، کمان بهمن، کمان رستم، کمان سام (معین، ۱۳۷۱، ج ۲: ص ۲۷۴۶) آمده است.

ترکیب «کمانه آسمان» نسبت به واژه‌های مشابه مضبوط در واژه‌نامه‌ها با مصداق خود مطابقت بیشتری دارد؛ زیرا آنچه در آسمان پس از بارش باران و از تابش خورشید پدیدار می‌شود، کمانه است، نه کمان؛ چیزی شبیه کمان نه خود کمان که به آسمان تعلق دارد. بنابراین، این ترکیب هم زیبا و هم مطابق با مصداق خود است و درخواست می‌شود در فرهنگها ضبط شود.

مشتن: یکی دیگر از واژه‌های نادر کامل التعبير «مشتن» است که در عبارات زیر به کار رفته است:

اگر کسی بیند که از علتی همی نالد و درد در اندام وی افتاده بود و وی را رنجور همی داشت، چون بیدار گشت از درد و عذاب از آن علت باشد یا کسی بیند که در جامه همی مشت، چون بیدار گشت بول بر وی چیره گشته باشد... (ورق ۷).
واژه «مشت» که در فرهنگهای فارسی و از جمله در صحاح الفرس، جهانگیری، آندراج، برهان، نفیسی و لغت‌نامه دهخدا ثبت و معنی نشده است، چنانکه از عبارات کامل‌التعبیر برمی‌آید به معنی «شاشیدن، ادرار کردن» بوده است. این واژه علاوه بر کامل‌التعبیر در عبارت پاره‌ای از متون دیرینه سال فارسی هم به کار رفته است. در کتاب ارزمند ذیل فرهنگهای فارسی (ص ۳۲۹) ضبط، معنی و شواهد واژه «مشت» چنین آمده است:

مشتن: [mestan] (مص ل): شاشیدن، میختن، میزیدن:

به درستی خوار شد هر که بمشتد [= بالت] بر او روبهان (لطایف الامثال، ص ۱۵۱).

بر ریش خویش ریسی در مشت خویش مشتی

(دیوان لامعی گرگانی، ۱۶۶)

بنابراین، عبارت کامل‌التعبیر، شاهی بر شواهد نادر و کمیاب معنی واژه نادر «مشتن» می‌افزاید.

وُشه: حبیش در توضیح این واژه می‌نویسد: «بدانک وُشه به تازی اُشَق باشد» (کامل‌التعبیر، برگ ۲۰۱). علی‌اشرف صادقی راجع به این واژه، که در کفایه الطب و تقویم الادویه و قانون ادب نیز آمده است، می‌نویسد:
«وُشه در ترجمه اُشَق یا اُشَق کلمه جدیدی است که فقط در ناظم‌الاطبا و به نقل از آن در لغت‌نامه آمده است» (اشرف صادقی، ۱۳۸۰: ۲۱).

نتیجه‌گیری

کامل‌التعبیر حبیش، افزون بر فواید تعبیری از جنبه زبانی و اشمال آن بر واژه‌های نادر، حائز اهمیت، و بایسته است به زیور طبع انتقادی آراسته شود. استخراج واژه‌های نادر این اثر و به دست دادن معانی آنها، گنجینه واژه‌های زبان فارسی را پربارتر خواهد کرد و در فهم معانی پاره‌ای از عبارات متون کهن سال فارسی که این الفاظ در آنها به کار رفته است البته مفید خواهد بود.

پی‌نوشت

۱. در کامل‌التعبیر به تصحیح و برگردان عبدالله موسوی (ص ۳۱) «کفایه الطالب» ضبط شده است. اما چنانکه مصحح خود (در مقدمه ص ۱۲۱) نوشته که «محمّل است که کفایه الطالب همان کفایه الطب باشد و در ضبط نام آن در چاپ یا نوشته کاتبان سهو و اشتباهی روی داده باشد»، نام این اثر بر اساس ضبط کامل‌التعبیر نسخه اصغر مهدوی و نسخه موزه ملی ایران «کفایه الطب» از آثار مشهور حبیبش است.
۲. این قسمت در نسخه کتابخانه چلبی عبدالله نیست. در این نسخه برگ آغاز کتاب به خطی جدید کتابت شده و نواقص اندکی دارد. خوشبختانه نسخه اصغر مهدوی (مکتوب سال ۸۰۰) که نسخه یکدست و کاملی است و نسخه موزه ملی ایران، هر دو قابل اعتمادند و در رفع نواقص برگهای نسخه چلبی عبدالله که به خط جدیدی کتابت شده است قابل استفاده؛ از این رو عباراتی از نسخه موزه ملی ایران، نقل شد.
۳. در پاره‌ای از متون فارسی، که واژه‌ها مشکول شده‌اند، همین ضبطها و تلفظها را می‌توان دید؛ مثلاً در «فرهنگ‌نامه قرآنی» (۱۴۴۸) واژه «بستر» که امروزه با کسر با «ب» تلفظ می‌شود مانند کامل‌التعبیر (نسخه خطی کتابخانه چلبی عبدالله) که صورت «بُستَر» ضبط شده است؛ مهداً: بُستَرگاه (نقل از رواقی: ۴۰۷:۱۳۸۱). در فرهنگ عربی-فارسی تکمله الاصفاف، واژه گزند به صورت گُزند مضبوط است؛ الضَّرَرُ: گُزند (رواقی: ۴۱۴:۱۳۸۵). هُزینَه و گُزند در متون پیش از اسلام نیز به همین صورت یا نزدیک به این صورته‌ها تلفظ می‌شده است. هُزینَه در اصل پهلوی با ضمه بوده است. Ozinak, Uzenak (فره وشی: ۵۵۲:۱۳۸۱) و برئط به صورت barbut تلفظ می‌شده است (مکنزی: ۵۱:۱۳۸۳).

منابع

۱. ابرقوهی، اسماعیل بن نظام الملک (نسخه خطی)، شماره ۸۳۴ مشکوه، شماره فیلم ۸۸۱۴ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.
۲. ارجانی، فرامرز بن خداداد؛ **سمک عیار**؛ به تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری؛ ج پنجم، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۸۵
۳. اشرف صادقی، علی؛ «لغات فارسی کفایه الطب حبیبش تفلیسی به همراه بررسی لغات تقویم الادویه او»، **نامه فرهنگستان**، ش ۱۹، (بهار ۱۳۸۰)، ص ۱۳ تا ۲۹.
- ۴- افشار، ایرج، **فرهنگ ایران زمین**، ج ۶-۵، تهران: سخن، ۱۳۸۵
۵. _____؛ «اندر فوائد لغوی کامل‌التعبیر»؛ **مجموعه مقالات تحقیقی خاورشناسی اهدا به هانری ماسه**؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.

کامل‌التعبیر حبیش تفلّیسی و واژه‌های نادر آن _____

۶. اهوازی، ابن السکیت؛ **ترتیب اصلاح المنطق**؛ تصحیح و تعلیق محمد حسن بکائی؛ مشهد: ۱۴۱۲ هـ.ق.
۷. بهار، محمد تقی؛ **سبک‌شناسی**؛ ج ۲، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۸. بهار، لاله تیک چند؛ **بهار عجم**؛ تصحیح دکتر کاظم دزفولیان، ج ۳، تهران: انتشارات طلایه، ۱۳۸۰.
۹. بیرونی، ابوریحان؛ **الصیدنه فی الطب**؛ ترجمه باقر مظفرزاده؛ تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳.
۱۰. **تاج‌الاسامی**؛ تصحیح علی اوسط ابراهیمی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷.
۱۱. تبریزی، محمدحسین بن خلف؛ **برهان قاطع**؛ به اهتمام محمد معین؛ تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۱۲. **ترجمه تقویم الصحه**؛ به تصحیح غلامحسین یوسفی؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
۱۳. تفلّیسی، حبیش بن ابراهیم؛ **قانون ادب**؛ به تصحیح غلامرضا طاهر؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
۱۴. _____؛ **کامل‌التعبیر**؛ به تصحیح محمدحسین رکن‌زاده آدمیت؛ تهران: کتابخانه اسلامی، ۱۳۴۸.
۱۵. _____؛ **کامل‌التعبیر**؛ نسخه خطی کتابخانه چلبی عبدالله به شماره ۲۲۶ و میکروفیلم شماره ۱۸۵ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.
۱۶. _____؛ **کامل‌التعبیر**؛ عکس نسخه خطی اهدائی اصغر مهدوی به کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران بدون شماره.
۱۷. _____؛ **کامل‌التعبیر**؛ با تصحیح و برگردان سید عبدالله موسوی؛ قم: انتشارات فؤاد، ۱۳۶۹.
۱۸. _____؛ **کامل‌التعبیر**؛ نسخه خطی موزه ملی ایران به شماره ۴۳۳۴.
۱۹. _____؛ **وجوه قرآن**؛ دکتر مهدی محقق؛ چ چهارم، تهران: بنیاد قرآن، ۱۳۶۰.
۲۰. خانلری، پرویز؛ **شهر سمک**؛ چ دوم، تهران: نشر آگاه، ۱۳۸۵.
۲۱. دهخدا، علی اکبر؛ **لغت‌نامه**؛ چ دوم، تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۷۷.
۲۲. رواقی، علی؛ **ذیل فرهنگهای فارسی**؛ تهران: هرمس، ۱۳۸۱.

۲۳. زمخشری، جارالله محمود؛ مقدمه الادب؛ مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران- مگ گیل، ۱۳۸۶.
۲۴. شاد، محمد پادشاه؛ آندراج؛ تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۶۳.
۲۵. صفا، ذبیح‌الله؛ تاریخ ادبیات در ایران؛ چ سیزدهم، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۳.
۲۶. قوام فاروقی، فخرالدین مبارکشاه؛ فرهنگ قواس؛ به اهتمام نذیر احمد؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.
۲۸. فره‌وشی، بهرام؛ فرهنگ فارسی به پهلوی؛ چ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.
۲۹. فرخی سیستانی، علی بن جولوغ؛ دیوان حکیم فرخی سیستانی؛ به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی؛ چ ششم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۰.
۳۰. فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار (منسوب به قطران)؛ تصحیح دکتر علی اشرف صادقی؛ تهران انتشارات علمی، ۱۳۸۰.
۳۱. کرمینی، علی بن محمد؛ تکمله الاصناف؛ به کوشش علی رواقی؛ تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵.
۳۲. محمدبن منور؛ اسرار التوحید؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی؛ چ چهارم، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۷۶.
۳۳. معین، محمد؛ فرهنگ معین؛ چ هشتم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۳۴. مکنری، دیوید نیل؛ فرهنگ کوچه زبان پهلوی؛ ترجمه دکتر مهشید میرفخرایی؛ چ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
۳۵. نفیسی، علی اکبر؛ فرهنگ نفیسی؛ کتابفروشی خیام، بی تا.
۳۶. نیشابوری، ابواسحاق؛ قصص الانبیاء؛ به اهتمام حبیب یغمایی؛ چ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
۳۷. هرن، پاول و هانریش هو بشمان؛ اساس اشتقاق فارسی؛ تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۶.